

اسکیمو

با برف
سرماپناه ساخت
با پوست
درشکه ی برفی
با سگ
اسب
و لیزی را
در دشت های سفید
چون موتوری
به سورتمه اش بست

اسکیمو

راز-و- رمز طبیعت را در شمالگان گشود:
واژه های ناپدید هوا را دید
سطرهای سفید سرما را خواند
- سد کلمه
تنها
از برف بیرون کشید - *
و شعر شکننده ی یخ ها را
در اقیانوس یخبسته
از برکرد.

* در زبان اسکیمویی حدود سد کلمه برای حالت های گوناگون برف و حدود سی کلمه برای حالت های گوناگون یخ وجود دارد.

اسکیمو

خوک رموک و تیز گوش آبی را
با کمین شکیبایش فریفت ؛
فکر گوزن های کوچی را خواند
و فرهنگ یگانه ی نهنگان را
از موج های دهشت آور دریا ربود
خرس گرسنه

خرس گرسنه
خرس غول آسا
قامت کوتاه ام را دید
و نیزه ی تیز و بلند ام را نه !

خرس گرسنه

خرس جوان
چه تند و چه بی پروا
به سوی سرنوشتِ خونین اش
خیز برمی داشت !

برگرفته از: شعرهای قطبی، با پیشگفتاری درباره ی تاریخ و فرهنگ گرینلند، نشر نیما - آلمان ۲۰۰۲